

Book Review: What Happened? The Story of the Decline of Society in Iran

Amin Roshanpour 

Department of Social Sciences, Faculty of Economics and Social Sciences, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran.
aminrushanpour@gmail.com.

Introduction

The book *What Happened? The Story of the Decline of Society in Iran*, co-authored by Abdolmohammad Kazemipour and Mohsen Goodarzi, investigates one of the most significant sociological ruptures in contemporary Iran: the structural erosion of the “social” and the waning of social solidarity.

The primary objective of this review is to examine the process through which coherent interpersonal bonds have given way to social isolation and increasing individualism. Drawing on empirical evidence, national survey data, historical analysis, and comparative insights from Iran and beyond, the authors argue that collective life in Iran shaped by macro-structural, political, and economic developments has experienced a profound crisis in the reproduction of social capital.

Organized into four thematic sections, the work first elucidates the fundamental concepts of social capital. It then adopts a historical-analytical perspective to trace the declining trends in civic participation and the crisis of trust across micro, meso, and macro levels. Subsequently, the book provides a multidimensional analysis of social decline, focusing on variables such as ideological shifts, the erosion of public morality, state institutional inefficiency, economic inequality, and the consequences of migration. Beyond mere description, the ultimate goal of this work is to offer operational solutions for repairing social bonds and revitalizing civic life. By reviewing and critiquing the book’s core themes, this article assesses the work’s contribution to understanding the contemporary challenges facing Iranian society and evaluates the feasibility of rebuilding its social capital.

Keywords: Social capital, social solidarity, community decline, community life, social trust.



Social Problems of Iran, Vol. 17, No. 2, Summer 2026

Received: 21/07/2026 Accepted: 04/08/2026



معرفی و نقد کتاب: «چه شد؟ داستان افول اجتماع در ایران»

امین روشن‌پور^۱ 

درآمد

کتاب «چه شد؟ داستان افول اجتماع در ایران»، اثر مشترک عبدالمحمد کاظمی‌پور و محسن گودرزی، به واکاوی یکی از بحرانی‌ترین گسست‌های جامعه‌شناختی در ایران معاصر، یعنی فرسایش ساختاری «اجتماع» و زوال همبستگی اجتماعی می‌پردازد. مسئله اصلی این نوشتار، بررسی فرآیندی است که طی آن پیوندهای منسجم میان فردی جای خود را به انزوای اجتماعی و فردگرایی فزاینده داده‌اند. نویسندگان با اتکا به شواهد تجربی، داده‌های پیمایش ملی، تحلیل‌ها و تجربه‌های تاریخی از ایران و جهان و رویکردهای نظری، استدلال می‌کنند که زیست جمعی در ایران تحت تأثیر تحولات کلان ساختاری، سیاسی و اقتصادی، دچار نوعی بحران در بازتولید سرمایه اجتماعی شده است. این اثر در چهار بخش کلی، ابتدا به تبیین مفاهیم بنیادی سرمایه اجتماعی پرداخته و سپس با نگاهی تاریخی-تحلیلی، روند کاهشی مشارکت مدنی و بحران اعتماد را در سطوح خرد، میانه و کلان ردیابی می‌کند. در ادامه، کتاب با تمرکز بر متغیرهایی نظیر دگرگونی‌های اعتقادی، زوال اخلاق عمومی، ناکارآمدی نهاد دولت، نابرابری‌های اقتصادی و پیامدهای مهاجرت، تصویری چندبُعدی از علل افول اجتماع ترسیم می‌نماید. هدف نهایی این اثر، فراتر از یک توصیف صرف، ارائه راهکارهای عملیاتی برای ترمیم پیوندهای اجتماعی و احیای حیات مدنی است. این مقاله با مرور و نقد محورهای اصلی کتاب، می‌کوشد سهم این اثر را در فهم چالش‌های کنونی جامعه ایران و امکان‌سنجی بازسازی سرمایه اجتماعی مورد ارزیابی قرار دهد. کلیدواژگان: سرمایه اجتماعی، همبستگی اجتماعی، افول اجتماع، حیات انجمنی، اعتماد اجتماعی.

۱. دانشجوی دکتری بررسی مسائل اجتماعی ایران، گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم اقتصادی و اجتماعی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران/aminrushanpoor@gmail.com



مقدمه

کتاب «چه شد؟ داستان افول اجتماع در ایران» تألیف عبدالمحمد کاظمی پور و محسن گودرزی تلاشی واکاوانه برای صورت‌بندی بحران‌های ساختاری و همبستگی اجتماعی در ایران معاصر است. نویسندگان در این اثر، با اتکا به شواهد تجربی و داده‌های پیمایشی، به تحلیل فرآیند زوال سرمایه اجتماعی و پیامدهای آن بر نهادهای مدنی و روابط میان‌گروهی می‌پردازند. پرسش‌های کلیدی پژوهشگران، تبیین علل و سازوکارهای این افول و بررسی ظرفیت‌های احتمالی برای بازسازی اجتماعات محلی و ملی است.

از منظر مؤلفان، غلبه مناسبات سیاسی بر سایر ساحت‌های حیات جمعی، به تضعیف بنیان‌های اخلاقی و فرسایش اعتماد عمومی منجر شده است؛ وضعیتی که در آن انجمن‌ها و گروه‌های مرجع، توان کارکردی خود را از دست داده و پیوندهای اجتماعی دچار گسست شده‌اند. این اثر با تعریف «اجتماع» در معنای شبکه‌ای از کنشگران با اهداف و ارزش‌های مشترک و بازتعریف «سرمایه اجتماعی» به عنوان «منافع و امکان‌های نهفته در بطن شبکه روابط»، چارچوبی تحلیلی برای فهم تحولات جامعه ایران فراهم می‌آورد.

کتاب حاضر با بهره‌گیری از زبانی تحلیلی اما واجد ایجاز، تلاش دارد تا دلالت‌های عمیق جامعه‌شناختی را به‌دوراز پیچیدگی‌های متن‌شناسانه، در اختیار مخاطبان قرار دهد. از نظر ساختار، کتاب از یک پیشگفتار، مقدمه، چهار بخش، چهارده فصل، نمایه و منابع تشکیل شده است. این اثر در سال ۱۴۰۰ توسط نشر «آگر» در ۲۷۲ صفحه منتشر شده است و به عنوان متنی مرجع در حوزه مطالعات اجتماع و سرمایه اجتماعی، بستری برای نقد و ارزیابی تحولات ساختار اجتماعی در ایران فراهم می‌سازد.

خلاصه کتاب

مقدمه کتاب با بحث درباره سرمایه اجتماعی با ارجاع به مشاهدات آلکسی دو توکویل^۱ در نیمه قرن نوزدهم آغاز می‌شود. توکویل در کتاب دموکراسی در آمریکا، «حیات انجمنی» را از ویژگی‌های اصلی جامعه نوپای آمریکا می‌داند؛ جامعه‌ای که در آن شهروندان برای حل مسائل گوناگون از امور مذهبی و آموزشی گرفته تا ساخت بیمارستان و نهادهای مدنی به جای اتکا به دولت یا افراد متنفذ، به تشکیل انجمن‌های داوطلبانه روی می‌آوردند.

1. Alexis de Tocqueville

از دید او، این مشارکت مدنی ضامن توزیع قدرت، برابری و حفظ آزادی در برابر گسترش اقتدار دولت است. یک قرن بعد، رابرت پاتنام^۱ در کتاب بولینگ تک‌نفره (۲۰۰۰) با تکیه بر داده‌های تجربی نشان داد که این پویایی انجمنی که او آن را در قالب مفهوم «سرمایه اجتماعی» توضیح می‌دهد از دهه ۱۹۶۰ میلادی در جامعه آمریکا روندی نزولی داشته است. کتاب حاضر نیز با الهام از همین چارچوب نظری، به بررسی موقعیت و روند تحول سرمایه اجتماعی در جامعه ایران می‌پردازد.

کتاب با بخش اول، یعنی «نظریه‌ها و مفاهیم بنیادی» آغاز می‌شود. این بخش مشتمل بر سه فصل است که ابزارهای مفهومی لازم برای تحلیل سرمایه اجتماعی در ایران را فراهم می‌کند. فصل اول این بخش، «چیستی، چرایی و چگونگی سرمایه اجتماعی» نام دارد و به مبانی نظری اختصاص یافته است. نویسندگان در فصل نخست، با استناد به الگوی سه‌گانه «دولت، بازار و اجتماع» پولانی، مفاهیم بنیادین کتاب را تبیین می‌کنند. آنان سرمایه اجتماعی را نه صرفاً پدیده‌ای عاطفی، بلکه عنصری مولد و واجد کارکرد ابزاری می‌دانند که همچون سرمایه اقتصادی، تسهیلگر مبادلات و تولیدکننده منافع است.

از منظر این فصل، سرمایه اجتماعی بر طیف گسترده‌ای از ابعاد حیات انسانی، از تجارب روانی-فردی تا فرایندهای کلان توسعه، کارکرد نظام آموزشی و قدرت نهادهای دموکراتیک تأثیرگذار است. سازوکار شکل‌گیری این سرمایه بر مؤلفه‌هایی چون شبکه روابط اجتماعی، تبادل لطف و خدمت، مبادله ناهمگون، نرخ مبادله مبهم و نابرابر، بازه زمانی طولانی، اعتماد و محیط اخلاقی مساعد استوار است. درنهایت، نویسندگان ضمن آسیب‌شناسی این حوزه، سه تیپ رفتاری مخرب را برای سرمایه اجتماعی برمی‌شمارند (ص. ۴۰):

۱. بی‌خبران: فاقد آگاهی نسبت به اهمیت سرمایه اجتماعی
 ۲. حاضرخورها (مرد رندها): بهره‌برداران بدون مشارکت در بازتولید سرمایه
 ۳. دوست‌های سطحی: کنشگران متمرکز بر کمیت روابط به جای عمق و پایداری آن
- فصل دوم کتاب با عنوان «پیشینه پژوهش و چارچوب مفهومی» به ادبیات گسترده سرمایه اجتماعی در سه دهه اخیر می‌پردازد. نویسندگان با استناد به چهار شاخص اصلی (اعتماد عمومی، مشارکت مدنی، نرخ ناهنجاری‌های اجتماعی و غنای شبکه روابط)، کارکردهای این مفهوم را در سه سطح تحلیل می‌کنند:
- سطح کلان: تأثیر بر توسعه اقتصادی و دموکراسی

1. Putnam

- سطح میانه: تحلیل رفتار گروهی، تفاوت‌های نسلی و فرصت‌های محلی
- سطح خُرد: ارتباط با موفقیت تحصیلی، درآمد، سلامت و رضایت از زندگی (ص. ۴۷)

علاوه بر ابعاد سیاسی، نویسندگان بر اهمیت اقتصادی سرمایه اجتماعی تأکید دارند؛ به این معنا که اعتماد اجتماعی با کاهش هزینه‌های مبادله و بی‌نیاز ساختن کنشگران از کنترل‌های رسمی، رشد اقتصادی را تسهیل می‌کند (ص. ۵۰).

فصل سوم کتاب، «سرمایه اجتماعی در چشم‌انداز بین‌المللی» نام دارد. این فصل با استناد به داده‌های «پیمایش جهانی ارزش‌ها»، وضعیت سرمایه اجتماعی کشورها را بر مبنای شاخص «اعتماد» به صورت تطبیقی بررسی می‌کند. طبق این داده‌ها، کشورهایی نظیر اسکانندیناوی، استرالیا، چین، کانادا و آفریقای جنوبی در قطب «پُر اعتماد» و مناطقی همچون آمریکای لاتین و بخش‌هایی از آفریقا در قطب «کم اعتماد» جای می‌گیرند (ص. ۵۸). نویسندگان تصریح می‌کنند که شکل‌گیری سرمایه اجتماعی، متأثر از تعامل توزیع امکانات، سیاست‌های دولتی، فرهنگ و تاریخ است. همچنین، این سرمایه ماهیتی فناپذیر ندارد و برای تداوم و بازسازی، نیازمند مراقبت مداوم و وجود فضای کالبدی مناسب است؛ در غیر این صورت، همچون سایر انواع سرمایه، مستعد زوال خواهد بود (ص. ۷۶).

بخش دوم کتاب با عنوان «تحول سرمایه اجتماعی در ایران معاصر»، با فصل چهارم تحت عنوان «بحران اعتماد» آغاز می‌شود. نویسندگان با تشبیه اعتماد به «سیمان بنای اقتصاد و سیاست» یا «روغن چرخ‌دنده‌های ماشین»، نقش حیاتی آن را در کارآمدی دولت و بازار تبیین می‌کنند (ص. ۷۹). شواهد تجربی ارائه شده در این فصل، تصویری از یک بحران فراگیر و عمیق را در ایران ترسیم می‌کند؛ بحرانی که طی آن، میزان اعتماد در تمامی سطوح (به افراد، مشاغل و نهادهای دولتی) روندی نزولی داشته است. از نگاه نویسندگان، جامعه ایران با تهی شدن از اندوخته اعتماد، به سمت وضعیتی سوق یافته که مشخصه آن سوءظن نسبت به دیگران، تجربه جهانی ناامن، بی‌میلی به مشارکت و نگاهی بدگمان به امور است. این کاهش ممتد در طول چندین دهه، نشان‌دهنده ریشه‌دار بودن این تغییرات در «عوامل ساختاری» است؛ بدین معنا که سیاست‌ها و اقدامات مقطعی قادر به اصلاح بنیادین این وضعیت نخواهند بود (ص. ۱۰۱).

فصل پنجم کتاب، «مشارکت مدنی و پیوندهای اجتماعی» نام دارد. نویسندگان در این فصل، «حیات انجمنی» و مشارکت در نهادهای مدنی و صنفی را مصداق بارز پیوندهای

اجتماعی می‌دانند. برخلاف اقتصاد سودمحور، این عرصه بر پایه داوطلبی، دیگرخواهی و منافع جمعی بنا شده است و فضایی برای پیگیری علایق مشترک و حل مسائل گروهی فراهم می‌آورد (ص. ۱۰۴). تحلیل پیوندهای اجتماعی در این فصل در سه سطح انجام می‌شود:

۱. مشارکت در نهادهای رسمی؛ ۲. روابط غیررسمی (خانواده، دوستان و خویشاوندان)؛ ۳. گرایش‌های ذهنی و ارزش‌های فرهنگی. داده‌های ارائه شده حاکی از روندی نزولی در تمامی این سطوح، از تعاملات رسمی و غیررسمی گرفته تا احساسات و غرور ملی در جامعه ایران است.

بخش سوم کتاب، با عنوان «علل افول سرمایه اجتماعی در ایران»، به چرایی کاهش سرمایه اجتماعی می‌پردازد. در این چارچوب، فصل ششم به «دگرگونی‌های مربوط به اعتقادات و رفتارهای مذهبی» اختصاص دارد و می‌کوشد نشان دهد تحولات دهه‌های اخیر نهاد دین، به مثابه یک نیروی اجتماعی، چه تأثیری بر افزایش یا کاهش سرمایه اجتماعی در ایران گذاشته است. نویسندگان با تکیه بر یافته‌های تجربی، از شکافی عمیق میان «باورهای دینی شخصی» (که همچنان تداوم دارد) و «پایبندی به مناسک رسمی دولتی» سخن می‌گویند. از نظر آنان، مخالفت عمومی با سیاست‌هایی نظیر حجاب اجباری و مطالبه جدایی دین از سیاست، نشان‌دهنده کاهش شدید مقبولیت روایت رسمی مذهب است. این دگرگونی‌ها پیامدهای ساختاری زیر را برای سرمایه اجتماعی به همراه داشته است:

- تضعیف وجه اجتماعی دین: کاهش رغبت به مناسک جمعی، نه تنها سرمایه اجتماعی مذهبی، بلکه سرمایه اجتماعی کل جامعه را تضعیف کرده است.
- آمیختگی دین و دولت: پیوند نهاد دین با ساختار سیاسی، منجر به بدبینی عمومی، سردرگمی در ماهیت فعالیت‌های مذهبی و کاهش مشارکت مردم در امور خیریه شده است.
- تغییر جایگاه مذهب: تبدیل دین از یک نهاد مستقل اجتماعی به زیرمجموعه دولت، موجب شده مذهب، کارکرد استقلال عمل و نقد خود را در برابر سیاست از دست بدهد.
- تقلیل سرمایه اجتماعی: تشدید شکاف‌های دینی، سرمایه اجتماعی را از حالت «همبسته ساز» (فراگیر) به «پیوسته ساز» (درون گروهی) تقلیل داده است.
- ظهور معنویت‌های فردگرا: گرایش به معنویت‌های نوین، با تضعیف اخلاق جمعی و پشتوانه‌های اجتماعی دین، زمینه را برای گسترش منفعت‌گرایی فردمحور فراهم آورده است.

فصل هفتم کتاب به «زوال هنجارهای اخلاقی و فرسایش سرمایه اجتماعی» می‌پردازد. نویسندگان با استناد به شواهد تجربی، رواج ارزش‌های منفی همچون «دروغ‌گویی، نقض عهد، تظاهر و کلاه‌برداری» را نشانه‌ای از زوال سرمایه اجتماعی و درک عمومی جامعه از انحطاط اخلاقی می‌دانند. پیامدهای این بحران اخلاقی در دو سطح قابل بررسی است (ص. ۱۶۷):

۱. **سطح ساختاری (کلان):** تضعیف نظام اخلاقی، موازنه میان سه‌گانه «دولت، بازار و اجتماع» را برهم زده و فضا را برای جایگزینی «پول و زور» به جای «اعتماد و نظم هنجاری» فراهم کرده است؛ وضعیتی که بستر را برای گسترش خشونت سیستماتیک و نهادینه شدن فساد می‌گشاید.

۲. **سطح فردی:** بی‌ثباتی در نظم اخلاقی و فقدان الگوی کنش منسجم، منجر به زوال اعتماد متقابل شده است. این وضعیت، هزینه ریسک ورود به روابط اجتماعی را چنان افزایش می‌دهد که کنشگران ترجیح می‌دهند از تعاملات اجتماعی کناره‌گیری کنند.

فصل هشتم کتاب با عنوان «دولت»، به بررسی نقش ساختارهای حاکمیتی در شکل‌دهی به سرمایه اجتماعی می‌پردازد. نویسندگان با تبیین این گزاره که «اعتماد عمومی» برآمده از نهادهای کارآمد، عادلانه و مبتنی بر حاکمیت قانون است، وضعیت ایران را واکاوی می‌کنند. یافته‌های این فصل نشان می‌دهد که هم‌زمان با افول «پاک‌دستی» و تضعیف حاکمیت قانون، اعتماد عمومی در جامعه به شدت کاهش یافته است. همچنین، از نظر نویسندگان، «غلبه نگاه امنیتی» و وضع محدودیت برای مشارکت آزادانه شهروندان، از عوامل اصلی و تشدیدکننده فرسایش سرمایه اجتماعی در ایران محسوب می‌شوند.

فصل نهم کتاب، «نابرابری و ناامنی اقتصادی» نام دارد. این فصل با بهره‌گیری از چارچوب تحلیلی «دولت، بازار و اجتماع»، نیروهای اقتصادی مخرب سرمایه اجتماعی در ایران نیم‌قرن اخیر را تحلیل می‌کند. استدلال محوری نویسندگان این است که «نابرابری» و «اضطراب اقتصادی»، با تحمیل وضعیت «اکنون‌زدگی» (روزمرگی معطوف به بقا)، عملاً شهروندان را از مشارکت در حیات جمعی باز می‌دارد. تأثیرات سوء این شرایط بر سرمایه اجتماعی از چهار مسیر کلیدی رُخ می‌دهد:

۱. کاهش توانمندی: افول رونق اقتصادی، توان کنشگران را برای سرمایه‌گذاری در حیات اجتماعی کاهش می‌دهد.

۲. طرد اجتماعی: نابرابری، اقشار محروم را از مشارکت فعال حذف و سوءظن نسبت به

دیگران را تقویت می‌کند.

۳. زوال اخلاق: بر اساس آرای ماکس وبر، غلبه منطق «نفع‌جویی» در شرایط نابسامانی اقتصادی، اخلاقیات اجتماعی را فرسایش می‌دهد.

۴. آنومی (هنجارگریزی): نوسانات مکرر اقتصادی (طبق مفهوم‌سازی دورکیم)، قدرت پیش‌بینی آینده را سلب کرده و انگیزه هرگونه سرمایه‌گذاری میان‌مدت و بلندمدت در روابط اجتماعی را از بین می‌برد.

فصل دهم کتاب، با عنوان «جابه‌جایی‌های جمعیتی»، نقش تحولات ساختاری جمعیت را در فرسایش سرمایه اجتماعی واکاوی می‌کند. نویسندگان دو عامل کلیدی را در این زمینه مؤثر می‌دانند:

۱- ظهور «انسان کلان‌شهری»: که با خصلت‌هایی چون بیگانگی و سردی عاطفی همراه است.

۲- جابه‌جایی‌های مداوم: که با تغییر مکرر محل سکونت، مانع از شکل‌گیری روابط پایدار می‌شود.

تلاقی این دو عامل، به بی‌سازمانی اجتماعی، افزایش کج‌روی‌ها و کاهش چشمگیر اعتماد میان شهروندان انجامیده است. در ادامه، نویسندگان وضعیت «شهرهای پیرامونی» را به عنوان محصول جانبی جریان شهرنشینی نقد می‌کنند. این سکونتگاه‌ها در وضعیتی «معلق» گرفتارند؛ چراکه نه از حمایت‌های سنتی شهرهای کوچک برخوردارند و نه از فرصت‌های ساختاری شهرهای بزرگ بهره‌مندند. ترکیب ناهمگون قومی و گسست‌های فضایی در این مناطق، عملاً شکل‌گیری و بازتولید سرمایه اجتماعی را ناممکن ساخته است. فصل یازدهم کتاب، با عنوان «مهاجرت خارجی»، دگردیسی سرمایه اجتماعی را در فرآیند مهاجرت تحلیل می‌کند. نویسندگان استدلال می‌کنند که مهاجرت، با تخریب «سرمایه پیوسته‌ساز» (روابط عمیق، تاریخی و حمایتی) و جایگزینی آن با «سرمایه همبسته‌ساز» (ارتباطات سطحی و عمدتاً اطلاع‌بخش)، ماهیت سرمایه اجتماعی را دگرگون می‌سازد؛ در این مبادله، عمق و کیفیت روابط حمایتی قربانی تنوع اطلاعاتی می‌شود.

به باور آنان، مهاجرت فرآیندی به‌شدت تخریبی است که فرد را ناگزیر می‌کند شبکه‌های اجتماعی خود را از پایه در محیطی ناآشنا بازسازی کند. این آسیب تنها متوجه مهاجران نیست؛ «اندیشه مهاجرت» نیز، با کاهش انگیزه مراقبت از روابط موجود، سرمایه اجتماعی ماندگان را فرسایش می‌دهد.

در پایان، نویسندگان وضعیت ایران را به دلیل غلبه مهاجرت اقتصادی، سیاسی شدن پیوندهای اجتماعی و شکاف عمیق مذهبی/سکولار خاص و بحرانی تر از بسیاری جوامع دیگر ارزیابی می کنند.

فصل دوازدهم کتاب، با عنوان «کی شد؟ افول اجتماع از چه زمانی آغاز شد؟»، به شناسایی نقطه عطف افول سرمایه اجتماعی در ایران اختصاص دارد. نویسندگان با تکیه بر ماهیت تدریجی دگرگونی های کلان اجتماعی و بهره گیری از داده های غیرمستقیم، بازه زمانی نیمه دهه ۱۳۶۰ تا اواسط دهه ۱۳۸۰ را دوران دگردیسی بنیادین ارکان روابط اجتماعی و فضای فرهنگی ایران معرفی می کنند.

این فصل در بخش نظری، با استناد به مفهوم پردازی «سی. رایت میلز»، تغییرات نگرشی و رفتاری مشاهده شده در میان افراد را نه «مشکلاتی شخصی»، بلکه پیامد نیروهای اجتماعی بزرگ تر می داند. بر این اساس، نتیجه گرفته می شود که درک درست این تحولات و یافتن راهکارهای مؤثر برای آن ها، مستلزم پیوند دادن تجربیات فردی با بسترهای کلان اجتماعی است.

بخش چهارم کتاب به پرسش محوری «چه باید کرد؟» پاسخ می دهد. در این چارچوب، فصل سیزدهم با عنوان «راهکارهای عملی: کلان، میانه و خرد»، نقشه ای برای ترمیم سرمایه اجتماعی ارائه می کند؛ ترمیمی که در گرو هم افزایی سه سطح اصلی است:

- در سطح کلان، دولت و نهادهای عمومی مسئولیت اصلی را بر عهده دارند. مهم ترین راهکارها در این سطح، ترمیم اعتماد سیاسی از طریق صداقت در عمل به وعده ها، کاهش نابرابری های اقتصادی و مدیریت سنجیده سیاست گذاری فرهنگی است؛ هدف، جایگزینی بدبینی ناشی از ناکارآمدی با نوعی تعهد اخلاقی جمعی است.
- در سطح میانه، تمرکز بر نهادهای واسطه است. نویسندگان پیشنهاد می کنند گروه های صنفی و حرفه ای از نهادهای صرفاً نفع محور به واحدهای اجتماعی مبتنی بر دادوستد و همکاری تبدیل شوند. همچنین، تقویت انجمن های محلی و آموزش حل اختلاف در زیست آپارتمانی، گام هایی بنیادین برای تمرین کار جمعی و تقویت پیوندهای محله محور به شمار می آیند.
- در سطح خرد، ابتکار عمل با افراد و گروه های کوچک است؛ اقداماتی خودجوش در روابط روزمره که در کنار تقویت استقلال شهروندان از قدرت سیاسی، هسته اصلی اعتماد اجتماعی را بازتولید می کنند.

درمجموع، این بخش نشان می‌دهد که احیای حیات اجتماعی نه فقط با سیاست‌گذاری از بالا، بلکه با پیوند میان عدالت‌محوری دولت، نهادهای مدنی واسط و مسئولیت‌پذیری شهروندان ممکن می‌شود.

فصل چهاردهم کتاب، «چشم‌انداز آینده» نام دارد. این فصل پایانی، پس از مرور داده‌های تجربی سرمایه اجتماعی و راه‌های بهبود آن، به تأمل کلی‌تر در مورد «داستان سرمایه اجتماعی در ایران» می‌پردازد. نویسندگان ابتدا به مباحث نظری و مفهومی سرمایه اجتماعی، به‌ویژه مفهوم «نظریه‌های بُرد متوسط» (رابرت مرتون)، اشاره می‌کنند. سپس با نگاهی کلان، تحول بنیادین «اُفول اجتماع» در ایران را که در لایه‌های زیرین جامعه جریان داشته، تشریح می‌کنند. این تحول که از نیمه دهه ۱۳۶۰ تا اواسط دهه ۱۳۸۰ رُخ داده، با تضعیف شدید پیوندهای اجتماعی، کاهش اعتماد عمومی و سیاسی و گسترش فردگرایی همراه بوده است.

نویسندگان این روند را با «انقلاب خاموش» در کبک کانادا (دهه ۱۹۶۰) مقایسه می‌کنند. شباهت‌ها شامل سکولاریزاسیون فرهنگی و کاهش نفوذ مذهب در زندگی فردی و افزایش فردگرایی است. اما تفاوت‌های کلیدی نیز وجود دارد: در ایران، پیوند نهاد دین و دولت مستحکم‌تر شده و برخلاف کبک، اعتماد سیاسی و اجتماعی هر دو رو به اُفول نهاده‌اند. همچنین، رویگردانی مردم از نظام سیاسی در ایران به جای جنبش‌های استقلال‌طلبانه، عمدتاً از طریق مهاجرت گسترده بروز یافته است.

این «انقلاب خاموش» خبر خوشی برای جامعه ایران نیست، زیرا ظرفیت‌های آن را تضعیف کرده و امکان کارکرد به‌عنوان یک ملت-دولت را کاهش می‌دهد. این وضعیت، جامعه را به سمت بازگشت به نظام‌های اجتماعی ماقبل مدرن (قبیله‌ای و ملوک‌الطوایفی) سوق می‌دهد؛ امری که با پدیده جهانی شدن و فشار آن بر مقوله ملت-دولت، تشدید می‌شود (ص. ۲۵۶). با این حال، این دگرگونی‌ها هنوز به مرحله بازگشت ناپذیر نرسیده‌اند و احیای حیات اجتماعی ایران مستلزم وقوف کامل به این مسیر، اراده‌ای خلل‌ناپذیر برای تغییر آن و بسیج همگانی است (ص. ۲۵۷).

ارزیابی محتوای کتاب

کتاب «چه شد؟ داستان اُفول اجتماع در ایران» در زمره آثار مهم جامعه‌شناختی است که کوشیده است با عبور از تحلیل‌های انتزاعی، بر بازتولید تجربی بحران‌های ساختاری در ایران متمرکز شود. ارزیابی این اثر در دو محور نقاط قوت و محدودیت‌ها به شرح ذیل است:

الف) نقاط قوت

۱- سبک نگارش و خوانش پذیری؛ پل زنی میان دانشگاه و جامعه: یکی از نقاط قوت برجسته این اثر، اتخاذ «رویکرد تحلیلی-ترویجی» در نگارش است. نویسندگان با پرهیز از اطناب‌های کلامی و پیچیدگی‌های کاذب آکادمیک، توانسته‌اند مفاهیم پیچیده جامعه‌شناختی را در نثری سلیس و منسجم ارائه دهند. این سبک نوشتاری، ضمن حفظ وفاداری به موازین علمی، اثری «خوانش‌پذیر» خلق کرده است که شکاف سنتی میان تولیدات دانشگاهی و نیازهای مخاطبان عمومی را ترمیم می‌کند؛ بدین سان، کتاب هم برای بدنه آکادمیک و هم برای سیاست‌گذاران و دغدغه‌مندان مسائل اجتماعی و مخاطبان عمومی، ظرفیت استناد و بهره‌برداری بالایی دارد.

۲. استحکام نظری و انسجام متدولوژیک: این اثر از منظر صورت‌بندی علمی، الگویی موفق از «جامعه‌شناسی تحلیلی» است. نویسندگان با مفهوم‌سازی دقیق متغیر «سرمایه اجتماعی» و عملیاتی‌سازی منسجم شاخص‌ها، مبانی نظری استواری را پی‌ریزی کرده‌اند. مقدمه کتاب با تبیین دقیق صورت مسئله، منطق پژوهش را به‌خوبی ساختارمند کرده و ارجاع هوشمندانه به ادبیات کلاسیک، عمق تحلیلی اثر را تضمین نموده است. این غنای تئوریک و روش‌شناختی، کتاب را از یک توصیف ساده فراتر برده و آن را به منبعی قابل اتکا و مرجع برای مطالعات آتی در حوزه سرمایه اجتماعی بدل کرده است.

۳. تلفیق نظریه و داده‌های تجربی: یکی از برجسته‌ترین مؤلفه‌های روش‌شناختی این اثر، هم‌افزایی کارآمد میان داده‌های تجربی و چارچوب‌های نظری است. نویسندگان با اتخاذ رویکردی چندروشانه (تلفیق پیمایش‌های ملی، داده‌های آماری رسمی و تحلیل‌های کیفی) و بهره‌گیری هوشمندانه از «نظریه‌های بُرد متوسط» مرتون و الگوی سه‌گانه پولاتی، موفق شده‌اند مفاهیم انتزاعی «سرمایه اجتماعی» را به متغیرهایی دقیق و قابل سنجش عملیاتی کنند. این پشتوانه داده‌ای غنی، ضمن آن‌که اثر را از آسیب «کلی‌گویی‌های ذهن‌گرایانه» مصون داشته، اعتبار استنتاج‌های پژوهش را به نحو چشم‌گیری ارتقا داده و آن را به یک مرجع مستدل و واجد روایی درونی بالا در مطالعات معاصر سرمایه اجتماعی تبدیل کرده است.

۴. نگاه چندسطحی به بحران: نویسندگان با موفقیت توانسته‌اند اُفول اجتماع را نه صرفاً معلول یک عامل، بلکه حاصل هم‌افزایی عوامل «کلان» (سیاست‌های دولت)، «میان» (زوال نهادهای واسطه) و «خرد» (تغییرات کنش فردی) تبیین کنند. این نگاه سیستمی، مانع از تقلیل‌گرایی در تحلیل شده است.

۵. استفاده از الگوی نظری «سه گانه پولانی»: یکی از نقاط قوت ممتاز اثر، به کارگیری چارچوب تحلیلی کارل پولانی (دولت، بازار و اجتماع) است. این مثلث مفهومی به نویسندگان اجازه داده است تا ساحت های حیات اجتماعی را به شکلی تفکیک ناپذیر بررسی کنند و نشان دهند که چگونه اخلاق در عملکرد هر یک از این اضلاع (به ویژه سلطه یکی بر دیگری)، توازن کل سیستم را برهم زده و به بحران مشروعیت و اعتماد منجر می شود.

۶. ارائه مدلی برای احیای سرمایه اجتماعی: برخلاف بسیاری از متون جامعه شناسی که تنها به توصیف «بحران» بسنده می کنند، این کتاب با ارائه راهکارهای عملیاتی در سه سطح (کلان، میانه، خرد)، از مرحله «تشخیص درد» فراتر رفته و به مرحله «تجویز درمان» وارد می شود. این رویکرد کنش محور، وزن کاربردی پژوهش را به ویژه برای نهادهای مدنی و سیاست گذاران اجتماعی ارتقا داده است.

۷. تأکید بر نقش «اکنون زدگی» در فرسایش سرمایه اجتماعی: مفهوم پردازی نویسندگان از وضعیت «اکنون زدگی» (روزمزگی معطوف به بقا) به عنوان مانع اصلی شکل گیری افق های بلندمدت در روابط اجتماعی، یک بصیرت نظری عمیق است. این متغیر به تبیین دقیق تر این موضوع کمک می کند که چرا شهروندان در شرایط بی ثباتی اقتصادی، انگیزه لازم برای «سرمایه گذاری در پیوندهای اجتماعی» را از دست می دهند.

۸. تمایز مفهومی بین «سرمایه اجتماعی پیوسته ساز» و «همبسته ساز»: کتاب در تبیین زوال سرمایه اجتماعی به درستی از این تفکیک کلاسیک (رابرت پاتنام) بهره می برد. نویسندگان به خوبی نشان می دهند که چگونه در ایران، سرمایه اجتماعی «پیوسته ساز» (در گروه های بسته و خویشاوندی) در واکنش به ناامنی های محیطی تقویت شده، اما سرمایه اجتماعی «همبسته ساز» (اعتماد میان گروهی و فراگیر) به شدت دچار فرسایش گشته است؛ این تفکیک برای درک پدیده «جامعه جزیره ای» در ایران کلیدی است.

۹. استفاده هوشمندانه از «نظریه بُرد متوسط» مرتون: نویسندگان با پرهیز از افتادن در دام «نظریه های کلان» که اغلب انتزاعی باقی می مانند، با به کارگیری نظریه بُرد متوسط، پلی میان داده های تجربی خرد و روندهای ساختاری کلان برقرار کرده اند. این کار باعث شده است که ادعاهای کتاب، قابلیت ابطال پذیری و آزمون گری بیش تری در تحقیقات میدانی آتی داشته باشند.

۱۰. تبیین پیوند میان «نابرابری اقتصادی» و «فرسایش اخلاقی»: کتاب به خوبی مکانیسمی را ترسیم می کند که در آن، احساس بی عدالتی توزیعی، نه تنها منجر به تنش اقتصادی

می‌شود، بلکه به‌طور مستقیم به «بی‌اخلاقی سیستمی» می‌انجامد. این تحلیل نشان می‌دهد که چگونه کاهش اعتماد به نهادهای رسمی، افراد را به‌سوی «اخلاق بقا» و نادیده‌گرفتن هنجارهای اجتماعی برای حفظ منافع شخصی سوق داده است.

ب) محدودیت‌ها

۱. غلبه «ساختارگرایی تعیین‌گرایانه» و نادیده‌انگاری عاملیت: این اثر از حیث پارادایمیک، بیش از آن‌که به رویکردهای انتقادی یا تضادی متمایل باشد، در چارچوب سنت دورکیمی و کارکردگرایانه صورت‌بندی شده است. با وجود اشارات پراکنده به نقش کنشگران در احیای سرمایه اجتماعی، سیطره نگاه ساختارگرا بر کل اثر، منجر به نوعی «تقلیل‌گرایی ساختاری» شده است. این رویکرد غلبه‌یافته، تبیین کتاب از جامعه ایران را به‌سوی دیدگاهی یک‌سویه سوق داده و در نتیجه، پتانسیل‌های مقاومتی، ابتکارات فردی و کنش‌های خلاقانه جامعه ایران در برابر فرآیندهای فرساینده ساختاری را بیش از واقعیت موجود، فروکاسته است.

۲. مسئله تعمیم‌پذیری در فضای کلان‌شهری: تمرکز کتاب بر «انسان کلان‌شهری» و الگوهای مهاجرتی، اگرچه ضروری است، اما ممکن است تفاوت‌های کیفی و سبک‌های متفاوت زیست اجتماعی در شهرهای کوچک یا مناطق حاشیه‌ای با بافت‌های سنتی‌تر را تحت الشعاع قرار دهد. واکاوی جزئی‌تر در تفاوت‌های منطقه‌ای می‌تواند به غنای این تحلیل بیفزاید.

۳. تأکید بر پیامدهای منفی مهاجرت: در فصل مربوط به مهاجرت، نویسندگان بیش‌تر بر جنبه‌های تخریبی فرسایش شبکه‌های اجتماعی تمرکز کرده‌اند. نقد وارده این است که ظرفیت‌های «سرمایه اجتماعی فراملی» که توسط مهاجران برای انتقال دانش، تکنولوژی و حمایت‌های مالی به داخل کشور شکل می‌گیرد، می‌توانست به‌عنوان یک متغیر تعدیل‌کننده در تحلیل گنجانده شود.

۴. آرمانی‌بودن پیشنهادها: عملیاتی: اگرچه فصل راهکارها بسیار ارزشمند است، اما در مقایسه با تحلیل جامع بحران، بخش «چگونه انجام‌دادن» در سطوح کلان و میانه تا حدی آرمانی باقی می‌ماند و نیازمند تبیین سازوکارهای دقیق‌تری برای تعامل با ساختار سیاسی موجود است.

۵. کم‌توجهی به فضای مجازی و رسانه‌های نوین: در عصر حاضر، بازسازی بخشی از سرمایه اجتماعی در بستر شبکه‌های اجتماعی مجازی صورت می‌گیرد. کتاب با وجود

نگاه تحلیلی دقیق به ابعاد سنتی و نهادین، به نقش «سرمایه اجتماعی مجازی» و تأثیر این زیست جهان دیجیتال در بازسازی (یا تشدید گسست) روابط اجتماعی، آن چنان که باید پرداخته است.

۶. عدم تبیین دقیق سازوکارهای «سیاست‌گذاری فرهنگی»: اگرچه نویسندگان بر اهمیت «سیاست‌گذاری فرهنگی» برای ترمیم اعتماد تأکید دارند، اما جزئیات این سیاست‌گذاری در متن مبهم باقی مانده است. نقد وارده این است که در فضای دوقطبی شده ایران، چگونه می‌توان سیاست‌گذاری فرهنگی واحدی را تصور کرد که مورد پذیرش اکثریت قرار گرفته و به جای «تحمیل ارزش»، به «بازسازی هنجار» منجر شود؟

۷. غفلت از بُعد جنسیتی در افول اجتماع: تحلیل‌های ارائه شده در کتاب تا حد زیادی «خنثی نسبت به جنسیت» باقی مانده است. درحالی که تحولات اجتماعی دهه‌های اخیر در ایران به شدت با وضعیت زنان، مشارکت مدنی آنان و تغییر در ساختار خانواده گره خورده است، بررسی اختصاصی نقش متغیر «جنسیت» در فرآیند افول یا بازسازی سرمایه اجتماعی در کتاب برجسته نشده است.

۸. چالش تعمیم‌یافتگی به مناطق حاشیه‌ای و روستایی: اکثر داده‌ها و تحلیل‌های کتاب بر بستر «کلان‌شهرها» (به‌ویژه تهران) متمرکز است. نقد وارده این است که فرآیند افول اجتماع در شهرهای کوچک و مناطق روستایی که پیوندهای سنتی در آن‌ها هنوز با شدت بیشتری پابرجاست، احتمالاً از الگوهای متفاوتی تبعیت می‌کند که در کتاب کم‌تر مورد واکاوی قرار گرفته است.

۹. نادیده گرفتن نقش «سرمایه اجتماعی فراملی» مهاجران: با توجه به روند گسترده مهاجرت نخبگان و نیروی کار متخصص در دهه‌های اخیر، کتاب به این نکته نمی‌پردازد که «ایرانیان مهاجر» چگونه بخشی از سرمایه اجتماعی ایران را به خارج از مرزها منتقل کرده‌اند و یا چگونه این پیوندهای فراملی می‌توانند در صورت تغییر شرایط، به عنوان «سرمایه بازگشتی» برای احیای اجتماع در داخل عمل کنند.

۱۰. نادیده‌انگاری ظرفیت‌های مدنی و کنشگری نسل‌های جدید: تحول در ساختار سرمایه اجتماعی و تغییر شکل آن از الگوهای سنتی (مبتنی بر پیوندهای رودررو و محلی) به الگوهای نوین و شبکه‌ای، از پیامدهای ناگزیر گذار به مدرنیته است؛ امری که لزوماً به معنای فروپاشی کامل اجتماع نیست. جامعه امروز ایران دارای ظرفیت‌های پویایی برای تولید سرمایه اجتماعی مدرن است که جلوه‌های آن در توسعه سازمان‌های مردم‌نهاد (NGO)،

تشکل‌های صنفی و به‌ویژه ظهور اشکال نوین کنشگری مجازی و پیوندجویی‌های شبکه‌ای نسل‌های جدید (دهه‌های هفتاد و هشتاد) مشاهده می‌شود. این پویایی‌ها نشان‌دهنده بازتعریف مفاهیم همبستگی و مشارکت نزد نسل جدید است. با این حال، تحلیل کتاب با نادیده‌انگاری این ظرفیت‌های نوپدید، از تبیین این واقعیت بازمی‌ماند که مانع اصلی در مسیر نهادینه‌شدن این اشکال نوین کنشگری و بازسازی سرمایه اجتماعی، موانع ساختاری و رویکردهای کنترل‌محور و امنیتی نهاد قدرت است که فضا را برای مشارکت داوطلبانه و مدنی محدود می‌سازد.

جمع‌بندی

کتاب «چه شد؟ داستان افول اجتماع در ایران»، فراتر از یک گزارش پژوهشی ساده، تلاشی روشمند برای صورت‌بندی یکی از عمیق‌ترین بحران‌های تاریخ معاصر ایران، یعنی «زوال پیوندهای اجتماعی» است. با اتمام خوانش انتقادی این اثر، می‌توان دریافت که اصلی‌ترین دستاورد کاظمی‌پور و گودرزی، خارج‌کردن بحث از فضای انتزاعی و اخلاقی رایج و جای‌گذاری آن در بستر «سیاست‌گذاری‌های ساختاری» است. نویسندگان با موفقیت نشان می‌دهند که چگونه انحطاط سرمایه اجتماعی، پیامد قهری و گریزناپذیر برهم‌خوردن توازن میان سه‌گانه «دولت، بازار و اجتماع» است؛ وضعیتی که در آن غلبه اقتدار سیاسی و منطق سوداگرانه بازار، فضا را بر تنفس حیات مدنی تنگ کرده است.

از منظر این پژوهش، گذار ایران به «انقلاب خاموش»، فرآیندی تدریجی اما ریشه‌دار است که از نیمه دهه ۱۳۶۰ آغاز شده و تا اواسط دهه ۱۳۸۰ به تثبیت رسیده است. این کتاب به خوبی روشن می‌سازد که افول اجتماع، معلول «فرهنگ مردم» نیست، بلکه برون‌دادی از «سیاست‌های کلان» است. تضعیف نهادهای واسطه، ناامنی اقتصادی، مهاجرت‌های مداوم و شکاف روزافزون میان ارزش‌های شخصی و مناسک رسمی، همگی شواهدی هستند که بر ضرورت بازنگری در الگوی توسعه تأکید می‌ورزند. درواقع، پیام اصلی اثر این است که بدون احیای اعتماد عمومی، هرگونه تلاش برای اصلاحات سیاسی یا توسعه اقتصادی، محکوم به شکست در لایه‌های زیرین جامعه است؛ چراکه چرخ‌دنده‌های این تحولات، تنها با روغن «سرمایه اجتماعی» کار می‌کنند که هم‌اکنون به شدت خشکیده است. با این حال، آنچه این اثر را در کانون توجه علمی قرار می‌دهد، نگاه «پویا» و نه «تقدیرگرایانه» به آینده است. نویسندگان با اجتناب از درغلطیدن به دام سیاه‌نمایی مطلق، چارچوبی را پیشنهاد می‌کنند

که در آن «کنشگری» در سطوح خُرد، میانه و کلان، واجد اهمیت است. آن‌ها بر این باورند که جامعه ایران هنوز در وضعیت «بازگشت ناپذیری» قرار نگرفته است، اما عبور از این بحران، نیازمند دو شرط بنیادین است: نخست، وقوف نخبگان فکری و سیاست‌گذاران به ابعاد تخریبی این افول و دوم، بازیابی عاملیت شهروندی برای بازسازی شبکه‌هایی که نه بر پایه «منافع آنی»، بلکه بر پایه «اخلاق پیونددهنده» استوارند.

درنهایت، نقد و بررسی این اثر نشان می‌دهد که کتاب کاظمی‌پور و گودرزی، یک «نقشه راه» برای جامعه‌شناسی ایران ترسیم کرده است. این اثر با پرهیز از ساده‌سازی‌های ژورنالیستی، ابزارهای تحلیلی لازم را در اختیار جامعه آکادمیک قرار می‌دهد تا چالش‌های کنونی را نه به عنوان «بحران‌های مقطعی»، بلکه به عنوان «تغییرات پارادایمیک» در زیست جهان ایرانی بفهمند.

کتاب «چه شد؟» دعوتی است به بازاندیشی در نسبت میان «فرد» و «جمع»؛ دعوتی که در آن احیای حیات مدنی نه یک انتخاب ثانویه، بلکه ضرورتی برای تداوم زیست ملی و جلوگیری از اتمیزه شدن کامل جامعه تلقی می‌شود. این اثر بی‌شک بستری تئوریک و تجربی را فراهم آورده که می‌تواند مبنای پژوهش‌های کلان جامعه‌شناختی در باب سرمایه اجتماعی و بازسازی آن در سپهر ایران معاصر باشد.

منبع

— کاظمی‌پور، عبدالمحمد و گودرزی، محسن (۱۴۰۰)، «چه شد؟ داستان افول اجتماع در ایران»، تهران: اگر.